■ بر فرازها، در فرودها! / یادداشتی بر مجموعه‌غزل «اکنون» سروده فاضل نظری
■ فرود و فرازهای عجیب و غریب! / نقدی بر مجموعه‌رباعیات «با درد تو خوب می‌شود شاعر شد» اثر آرش واقع‌طلب
■ غزل‌هایی سرشار از عاطفه/ نگاهی به مجموعه‌شعر «بهانه‌ها»ی پروانه نجاتی

یادداشتی بر مجموعه‌غزل «اکنون» سروده فاضل نظری

بر فرازها، در فرودها!

[وارش گیلانی]

فاضل نظری از معدود شاعران ایرانی معاصر است که فرصت شهرت و لذت محبوبیت را نه‌تنها در زمان حیات، بلکه حتی در دوران جوانی به‌دست آورد و چشید.

او شهرت و محبوبیتش را مثل بسیاری از شاعران به‌واسطه شعرهای متوسط عامه‌پسند به دست نیاورد، بلکه با خلق و تولید اشعاری که هم بسیاری از عموم مردم آن را می‌پسندند و هم بسیاری از مردم باسواد و فرهیخته. و این یعنی او شاعری است که از طریق شناخت اشعارش یا شناخت انواع مخاطبان شعرش (که ما در اینجا آنان را تنها به ۲ دسته تقسیم کرده‌ایم) می‌توان هم به کمیت طرفداران و هم به کیفیت اشعارش پی برد. از این رو، طبیعی است که مجموعه‌شعرهای فاضل نظری دارای اشعار تقریباً خوب و تقریباً خوبی که گاه به سمت شعر متوسط غش می‌کنند، و نیز اشعار خوب، خیلی خوب و گاه نیز اشعار درخشان باشند. یعنی مطمئن باشید که اگر همه اشعار فاضل نظری خیلی خوب و حتی فقط خوب بودند، درصد زیادی از طرفداران فعلی خود را از دست می‌داد، چون بسیاری از مردم، دوستدار اشعار تقریبا خوب یا تقریبا خوب متمایل به متوسط هستند؛ یعنی استعداد ارزش‌گذاری آنان در همین حد است.

حال اگر در این تقسیم‌بندی، محمدسعید میرزایی غزلسرا را بگذارید (که بسیار مخاطب و طرفدار هم دارد)، تعداد مخاطبانش نسبت به فاضل نظری کمتر می‌شود، چون شعر او نسبت به شعر فاضل نظری، کمتر از زبان نئوکلاسیک برخوردار است و غزل‌هایی که دارای زبان نو و مدرن هستند، مخاطبان کمتری دارند. از این رو (جدای از ارزش‌گذاری)، شعر یا غزل فاضل نظری طرفدار و دوستدار بیشتری دارد.

حال این همه را اضافه کنید بر ناشری که توانایی پشتیبانی از دفترهای شعر فاضل نظری و طبعاً خود او را بیشتر از دیگر ناشران دارد و نیز دیگر مسائل که در شهرت و محبوبیت فاضل نظری دخیل هستند و... البته این مسائل از ارزش‌های شعری او کم نمی‌کند، فقط در حد بیان واقعیت‌هاست؛ واقعیت‌هایی که ای‌کاش بیشتر به سمت عدالت و انصاف می‌رفتند و شاعرانی که در حد و اندازه‌های فاضل نظری و از او برترند، بهتر و شایسته‌تر معرفی می‌شدند.

غیر از یک و شاید هم ۲ مجموعه‌شعر، مابقی دفترهای شعر فاضل نظری را انتشارات سوره‌مهر منتشر کرده است؛ مجموعه‌هایی که اشعارش باید یکسره غزل باشند (یعنی من غیر از این ندیده‌ام). این مجموعه‌ها با یک طراحی و یونیفرم خاص، شکیل و یکدست، گاه نیز در ۳ یا ۵ مجموعه شکیل در یک بسته ارائه می‌شود که چشم‌نوازی و شکیل بودنش نیز بی‌شک در تشویق و خرید مخاطبان موثر است.

در یکی دو دهه اخیر مجموعه‌غزل‌هایی که من از فاضل نظری دیدم، به غیر از مجموعه‌غزل «اکنون» که آخرین دفتر شعر اوست، می‌توان از مجموعه غزل‌های: «گریه‌های امپراتور»، «اقلیت» و «ضد» هم نام برد؛ مجموعه‌هایی که هرکدام‌شان به چاپ‌های متعدد رسیده‌اند اما مجموعه‌غزل «اکنون» چون تازه در سال ۱۳۹۷ منتشر شده است، چاپ دومش نیز در ۲۵۰۰ نسخه در اسفند همین سال راهی بازار کتاب شده است.

> **شاید مهم‌ترین وجه شاعری و ویژگی برتر غزل‌های فاضل نظری؛ کاری که شکل و محتوای غزل او را می‌سازد، معناگرایی غزل او باشد اما این معناگرایی برای خود سازوکار دارد و از شکل و ساختاری مایه می‌گیرد و ایجاد می‌شود. به این صورت که کمتر بیتی از ابیات غزل‌های فاضل نظری غیر از این عمل می‌کند. یعنی اغلب یا مصرع دوم هر بیت در حال قرینه‌سازی است یا در حال جواب دادن به سوال مصرع اول است یا در تکمیل و تکامل مصرع اول می‌کوشد یا اینکه در حال ساختن کنایه و تشبیهی برای مصرع اول است**

زبان شعر و غزل فاضل نظری، زبانی وابسته به زبان شعر قدیم و شعر دیروز نیست؛ اگرچه همواره رگه‌هایی از این زبان در قوام، ساختار، فضاسازی تغزلی و عاطفی شعر او بسیار موثر است:

«مرا تو راحت جانی و من تو را نگران
گناه کیست که من با توام، تو با دگران
اگر بهشت بهایش تو را نداشتن است
جهنم است بهشتی که نیستی در آن»

بهره‌برداری فاضل از زبان و شیوه سبک هندی نیز به صورت معمول و کمرنگ، از جمله ویژگی‌های غزل‌های اوست که طبعاً در نوتر و تازه‌ترشدن غزل‌هایش تاثیرگذار است:

«من آن خاکم که روزی بستر رودی خروشان بود
کنار چشمه بشکن بغض این ظرف سفالی را»

شاید مهم‌ترین وجه شاعری و ویژگی برتر غزل‌های فاضل نظری؛ کاری که شکل و محتوای غزل او را می‌سازد، معناگرایی غزل او باشد اما این معناگرایی برای خود سازوکار دارد و از شکل و ساختاری مایه می‌گیرد و ایجاد می‌شود. به این صورت که کمتر بیتی از ابیات غزل‌های فاضل نظری غیر از این عمل می‌کند. یعنی اغلب یا مصرع دوم هر بیت در حال قرینه‌سازی است یا در حال جواب دادن به سوال مصرع اول است یا در تکمیل و تکامل مصرع اول می‌کوشد یا اینکه در حال ساختن کنایه و تشبیهی برای مصرع اول است. در واقع این‌گونه است که مصرع‌های دوم همواره معنایی برای مصرع اول یا در جهت معناسازی مصرع دوم هستند که طبعاً از این رهگذر ریشه و ساقه میوه معنا را برای مصرع دوم می‌سازد و این خود ساختار و سازوکار خودش را دارد و همان‌گونه که هر بیت ساختار خودش را دارد (اگر غزل روایی نباشد)، می‌تواند فرم خودش را نیز داشته باشد:

«به رویم باز کن میخانه چشمی که بستی را
ز رندی مثل من، پنهان نباید کرد مستی را»
«کسی حقیقت مستی را نشان نداد به ما، افسوس!
شراب‌خوردن ما بی‌هم فقط فرار ز هشیاری است
چو کوه دید غرض دریاست، به رود اجازه رفتن داد
ز دوست دست‌کشیدن گاه، غرور نیست، فداکاری است»
«از کوشش بیهوده خود دست کشیدم
در بستر مرداب چه حاجت به تکاپوست»

غزل‌هایی را نیز از این دفتر می‌توان مثال آورد که اغلب ابیاتش همچون مثال‌های بالاست.

این شیوه برای رسیدن به مضمون و معنا را هر شاعری نمی‌تواند در دستور کار خود قرار دهد، زیرا برای جواب دادن یا تکمیل مصرع دوم، سواد که چیزی نیست، معرفت و حکمت می‌خواهد اما فاضل نظری آنجا که توان حکمت‌پرانی ندارد، از بیان‌های سبک‌تر و معمولی‌تر استفاده می‌کند یا راه را به سمتی مشابه مایل می‌کند، یا اساساً موضوع از مصرع اول چیزی نیست که نیاز به حکمت داشته باشد!

«تو خواب روزهای روشن خود را ببین، ای دوست!
شبت خوش اگرچه امشب نیز من تا صبح بیدارم»

چون که این روش، روش پاسخ به بخشی از سوالات هستی است، یعنی این روش، مصرع اول را در سوال‌برانگیزی و مصرع دوم را در پاسخگویی برمی‌انگیزد. این سازوکار را در غزل‌های صائب تبریزی نیز بسیار می‌توان دید، منتها وی شگرد و زبان خود را در به‌دست آوردن معنا دارد که آن بهره‌برداری ویژه صائب از سبک هندی است که در نهایت از پس آن، به زبان و نوع کار خود استقلال بخشیده، آن را تبدیل به سبک خود می‌کند.

در صورت ناتوانی در این معناگرایی، ممکن است شاعر به‌جای تولید شعر، نظم را ثمره کار خود کند، که آن نیز ثمر نیست، حشو و زاید است؛ مصراع‌هایی است در حد حرف‌های معمولی؛ مانند این حرف ناچیز معمولی دارای وزن که می‌گوید: «هرکسی در زندگی با مشکلاتی روبه‌روست!»:

«تو هم بیچاره‌ای! بیچاره چون شیری که می‌داند
فقط وقت عبور از حلقه آتش تماشایی است»
«ناامیدم مکن از صبر و بگو می‌آید
عادل ظلم‌ستیزی، ملک دادرسی»

البته بعضی مصراع‌ها نظم‌اند و ارزش شعری ندارند اما در ادامه یا تحت‌الشعاع مصراع دوم، تبدیل به یک بیت شاعرانه می‌شود:

«از جور روزگار کسی بی‌نصیب نیست
دیوانه‌ای گرفته به کف تازیانه‌ای»

نکته آخر اینکه قبل از غور در شعر فاضل نظری و قبل از نقد و بررسی آن، تصوری که نام و شعرهایش ایجاد کرده بودند این بود که فراز و فرودهای شعر او باید اندک و ناچیز باشد اما حدود نیمی از غزل‌های دفتر «اکنون» را دچار این پستی و بلندی دیدم که متاسفانه گاه تعدادی از مصراع‌ها نیز خالی از حشو و زاید نبودند، آن هم در کنار زیباترین و گاه درخشان‌ترین غزل‌ها که ارزش و اعتبار یک نمونه از آنها به یک کتاب می‌ارزد!

نقدی بر مجموعه‌رباعیات «با درد تو خوب می‌شود شاعر شد» اثر آرش واقع‌طلب

فرود و فرازهای عجیب و غریب!

الف. م. نیساری: از رباعی و رباعی‌سرایان امروز سخن گفتن کار آسانی نیست، زیرا چند دهه‌ای می‌شود رباعی همچون غزل، دیگر خود به جریانی دیگر بدل شده است؛ جریانی نو و نوگرا در دل شعر معاصر. از رباعی‌سرایانی که در احیای رباعی کوشیدند، بیش از هر کس باید از «سیدحسن حسینی» نام برد و در کنار او از قیصر امین‌پور که با او در احیای رباعی، در آغاز مشارکتی همزمان داشت. بعدها این ۲ شاعر نواندیش بیشتر در جریان شعر سپید و شعر نیمایی دست به نوگرایی‌های چشمگیری زدند. یکی- دو دهه بعد از انقلاب، جوانانی دیگر (که اکنون همه‌شان باید به ۵۰ سالگی نزدیک شده باشند)، بار دیگر در احیای دوباره و شکوفایی و رواج رباعی پا به میدان گذاشتند، با نام‌های ایرج زبردست، جلیل صفربیگی، بیژن ارژن، سیدعلی میرافضلی و... و به خاستگاه رباعی استحکام و رواج بیشتری بخشیدند، تا آنجا که امروزه دیگر رباعی به یکی از قالب‌های معمول و مرسوم معاصر تبدیل شده است. با این توصیف، امروزه به رباعی ضعیف یا به سبک و سیاق کهن رباعی گفتن، دیگر اهمیت داده نمی‌شود.

مجموعه رباعیات «با درد تو خوب می‌شود شاعر شد»، از آرش واقع‌طلب شامل ۸۴ رباعی در ۴۸ صفحه است که انتشارات فصل پنجم آن را منتشر کرده است. آرش واقع‌طلب جوان ۳۶ ساله‌ای است و یادآور شاعری گیلانی به نام جلیل واقع‌طلب، که در گیلان از نام و شهرتی برخوردار است.

«این بغض، سرآخر به دلم می‌ماند
من دیوم و دلبر به دلم می‌ماند
امروز اگر نگیرمت در آغوش
یک حسرت دیگر به دلم می‌ماند»

در گیلان رایج و معمول است که گیلانی‌ها به «آخر سر» می‌گویند «سرآخر». حال این کلام در زبان فارسی درست است یا غلط، بحثی دیگر است اما هرچه هست در زبان فارسی این کلام رایج و مصطلح نیست!

رباعی ذکرشده در پشت جلد کتاب آمده است. معمولاً یکی از بهترین شعرها یا مناسب‌ترین اشعار را برای پشت جلد انتخاب می‌کنند. این رباعی که مناسب نام مجموعه نیست و اگر جزو بهترین رباعیات مجموعه بوده باشد که وای به سلیقه انتخاب‌کننده، چرا که این رباعی نه نو بوده و تازگی دارد و نه حتی از زیبایی نسبی برخوردار است! حتی به نظر می‌آید این رباعی در رساندن معنای خود نارسا هم باشد. لطفاً به «به دل ماندن بغض و دلبر و حسرت» توجه کنید و ببینید می‌توانید این معانی بی‌بدیل را براحتی جفت‌وجورشان کنید یا باید از راه معما و به شکل معماگونه و سخت حلش کنید؟!

رباعی و دوبیتی و در کل شعرهای کوتاه و حتی دیگر اشعار نیز باید دریافت اولیه‌شان آسان و حتی شیرین باشد؛ در مراحل بعدی است که ممکن است یک شعر نیاز به غور و بررسی داشته باشد که در آن صورت نیز باز شعر نباید با معماهای غیرضروری و مصنوعی، راه دریافت‌های ثانویه و بعدی را از مخاطب بگیرد. پیچیدگی‌های یک شعر در ظرافت‌ها، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های آن است که خواستار فکر و ذهن ظریف‌اندیش مخاطب یا منتقد است، تا هم هنگام گشودن ظرایف و هم در پایان، همواره از آن لذت ببرد نه اینکه معماها و پروسه گره‌گشایی شعر او را کلافه کند و در نهایت خسته و کوفته، وی را عصبانی به یک‌سو فکند!

واقع‌طلب در مصراعی از یک رباعی دیگر می‌گوید:

«با عکس به یادگار، با هم چه کنم؟»

که منظورش این است «با عکسی که دو نفره و با هم یادگاری گرفته‌ایم چه کنم؟» اما شاعر به بدترین‌شکل ممکن توانسته منظور خود را از یک حرف ساده بیان کند. شعرها و ابیاتی از این دست، نشان از آن دارد که یا شاعر هنوز مبتدی است که با ۳۶ سال سن این امر بعید است، یا اگر نه، بیان و زبان شعرش بسیار ضعیف است، و اگرنه، پس باید گفت شعرهایش را با انگیزه نگفته است. البته اگر سهل‌انگاری را نیز با آن توأم کنید، حرفی قانع‌کننده در باب بی‌انگیزگی سراینده حاصل شده است. دیگر اینکه این اولین‌رباعی این مجموعه است!:

«با این همه خاطرات مبهم چه کنم؟
با عکس به یادگار، با هم چه کنم؟
می‌خواستم از وسط، ببُرَّم همه را
با دست تو روی شانه‌هایم چه کنم»

این همه شلختگی در بیان و زبان؟! از واقع‌طلب بعید است! بدتر آنجاست وقتی که می‌گوید:

«می‌خواستم از وسط، ببرم همه را؟!»

حتی اگر مصراع بعدش بتواند منظور این مصراع را روشن کند! باز هم شما به عنوان شاعر یا مخاطب شعر می‌توانید اینچنین مصراع‌هایی را در شعر بپذیرید؟!

ایجاد تنافر در بعضی رباعی‌ها که دیگر خیلی عجیب است. شاعر «از مردمی سخن می‌گوید که پای کشور و انقلاب‌شان هستند و سال‌ها پیش هم شاه و هم نظام شاهنشاهی را سرنگون کرده‌اند، آن‌وقت می‌آیند و با این بیان و کلمات می‌گویند:

«شاهیم و بی‌نیاز از هر تختی؟!»

یا از شاد بودنی می‌گویند که در عین بدبختی، اتفاق افتاده و هر دم می‌افتد؟! آن هم با این غلظت؟!

«ماییم مثال کوه در سرسختی
شاهیم و بی‌نیاز از هر تختی
هر روز برای هم غزل می‌خوانیم
شادیم ولی همیشه در بدبختی»

همه می‌دانیم که شاعر این حرف‌ها را از روی ناتوانی گفته، نه اینکه منظوری داشته. البته آن هم در دومین رباعی این دفتر که مشکل مصراع‌های دیگرش نیز ضعف تالیف است.

رباعی سوم بهتر است، منتها «هم» در ۳ مصراع آن حشو و زاید است و حشو بودنش سبب ضعف کل مصراع‌ها نیز شده است. هرچند بهتر بود به‌جای ردیف «هم خواهد داشت»، ردیف مناسب‌تری انتخاب می‌شد:

«افتادن‌مان فراز هم خواهد داشت
این پرچم، اهتزاز هم خواهد داشت
بگذار گمان کنند خاموش شدیم
این قصه سر دراز هم خواهد داشت»

حیف است از شاعری که توانایی سرودن رباعیاتی را دارد که هم در لفظ درجه یک است و هم در معنا. در واقع آرش واقع‌طلب هر وقت توانست لفظ و صورت شعر را درست و سالم و زیبا ارائه دهد، مطمئن باشید که معنا و محتوای رباعی را نیز به موازات و به اندازه آن درست و سالم و زیبا ارائه خواهد داد، مانند رباعی ذیل:

«هی دود شدم تا به تو نزدیک شوم
نابود شدم تا به تو نزدیک شوم
آن روز که گفتند تو دریا شده‌ای
من رود شدم تا به تو نزدیک شوم»

واقعاً زیبا و عالی است اما چطور می‌شود شاعری تا این حد فراز و فرود داشته باشد؟!

علاوه بر این، آرش واقع‌طلب با رباعیاتی نظیر رباعی زیر نشان می‌دهد دستی توانا نیز در طنز دارد. با این‌همه پیشنهاد می‌کنم زبان و بیان دیگری را برای رباعیات طنز خود انتخاب کند، نه این حوزه گفتاری را که پر از اصطلاحات معمول و کوچه بازاری است و صفربیگی آن را به نام خود ثبت کرده است. هرچند همین دم‌دستی بودن و ملموس بودن تعابیر و توصیف‌ها به رباعی صفربیگی صمیمیت بیشتر و عاطفه غلیظ‌تری می‌بخشد؛ تعابیر و توصیف‌هایی نظیر چشمگیر بودن، اسیر کردن، دستگیر شدن و... که ارث شعری صفربیگی نیست اما او در این حوزه صاحب تجربه است و... از این رو، بهتر است واقع‌طلب راه خود را از او جدا کند؛ هرچند در رباعی زیر بسیار درست و زیبا عمل کرده باشد:

«کوچک بودم، تو چشمگیرم کردی
با آمد و رفتنت اسیرم کردی
من در خود نیز، سال‌ها گم بودم
ای عشق چگونه دستگیرم کردی؟»

> **آرش واقع‌طلب نشان می‌دهد دستی توانا نیز در طنز دارد. با این‌همه پیشنهاد می‌کنم زبان و بیان دیگری را برای رباعیات طنز خود انتخاب کند، نه این حوزه گفتاری را که پر از اصطلاحات معمول و کوچه بازاری است. هرچند همین دم‌دستی بودن و ملموس بودن تعابیر و توصیف‌ها صمیمیت بیشتر و عاطفه غلیظ‌تری می‌بخشد؛ تعابیر و توصیف‌هایی نظیر چشمگیر بودن، اسیر کردن و دستگیر شدن**

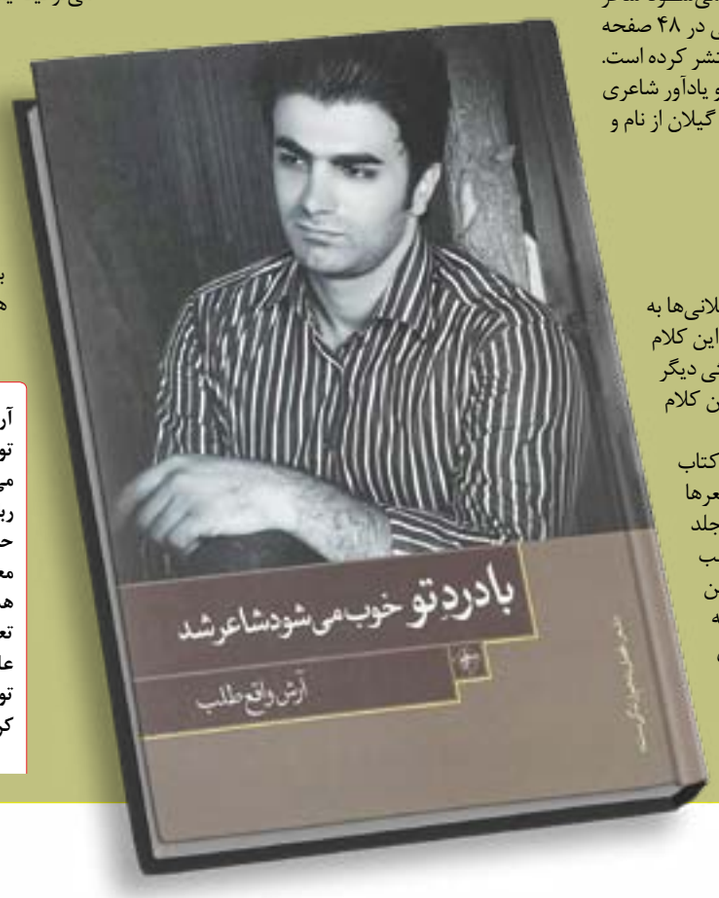

نگاه

نگاهی به مجموعه‌شعر «بهانه‌ها»ی پروانه نجاتی

غزل‌هایی سرشار از عاطفه

[الف. گیلوایی]

پروانه نجاتی از جمله شاعرانی است که اواسط دهه ۷۰ خود را به جامعه ادبی شناساند؛ شاعری با اشعار انقلابی، دفاع مقدسی و آیینی و بالطبع اشعار عاطفی و اجتماعی و...؛ شاعری که کم‌وبیش قالب‌های معمول شعر کلاسیک و نیز شعر نیمایی را آزموده است اما همواره دلبسته غزل بوده و کمیت و کیفیت اشعارش را نیز باید در این قالب مشاهده کرد. پروانه نجاتی متولد سال ۱۳۴۷ بوده و تاکنون چند مجموعه‌شعر منتشر کرده است که «بهانه‌ها» به احتمال قوی آخرین مجموعه‌شعر چاپ‌شده او باشد. مجموعه‌شعر «بهانه‌ها» را انتشارات شهرستان ادب که از معدود ناشران تخصصی در حوزه شعر است، منتشر کرده است. این مجموعه‌شعر در ۸۴ صفحه، خوب و شکیل، با طراحی دل‌انگیزی فضای زنانگی را روی جلد کتاب به تصویر کشیده است.

مجموعه‌شعر «بهانه‌ها» شامل ۳۲ غزل است و شاعر در پایان کتاب ۲ مثنوی به زبان محاوره سروده که اولی خطاب به دخترش چکاوک است:

«چکی مامان بیا صمیمی باشیم
مثل دو تا دوست قدیمی باشیم...»

و مثنوی دومی را نیز خطاب به پسرش چکاد سروده است:

«چکاد! مامان! قدو بالاتو قربون
این همه شوخی و اداتو قربون...»

بی‌شک برای شاعرانی که شاعر انقلاب و دفاع‌مقدس بوده‌اند، هنوز انقلاب و دفاع‌مقدس به صورت‌ها و اشکال دیگر و حتی شاید گسترده‌تر در ایران و جهان جاری است. با این همه، پس از گذشت ۴۰ سال از پیروزی انقلاب و پشت سر گذاشتن جنگ ایران و عراق، شاعران در فرصت مغتنمی که برای تمرکز بیشتر پیدا کرده‌اند، هم شعرهای کمتر اما پخته‌تری می‌گویند، هم از شعار فاصله بیشتری می‌گیرند و تمرکز بیشترشان سبب عمق و گستره بیشتر در حوزه شعر آیینی و انقلاب و دفاع‌مقدس می‌شود، البته در فضایی دیگر و شکل‌ها و صورت‌های دیگر:

«روح اراده معجزه کرد، انقلاب شد
تاریخ ایستاد و مسیر انتخاب شد...»

در واقع این فرصتی که از آن گفتیم، دست شاعران را نیز برای سرودن اشعار اجتماعی و عاشقانه بازتر گذاشته است؛ هرچند شاعران انقلاب و آیینی در هر زمان اشعار اجتماعی و عاشقانه نیز می‌گفتند، حتی در بسیاری مواقع این عاشقانه سرودن در اشعار آیینی و دفاع‌مقدسی و انقلابی جلوه‌های آشکار و پنهانی پیدا می‌کرد و گاه این‌گونه عاشقانه و اجتماعی سرودن عمیق‌تر و زیباتر هم می‌شد. در غزل‌های پروانه نجاتی بیش از هر عنصری، عنصر عاطفه و زبان عاطفی تغزل را به حرکت درمی‌آورد و گویا می‌کند؛ یعنی زبان تخیل و تصویر در غزل‌های پروانه نجاتی چندان جلوه‌گری نمی‌کند. شاید اگر زبان عاطفی بسیار زیبا و مسلط پروانه نجاتی از راه درآمیختگی با تخیل خود را نشان می‌داد یا حداقل در کنار تخیل، بیشتر از آنی که هست غزلش را می‌آراست و می‌پروراند، ما با غزل برتری روبه‌رو بودیم. همان‌گونه که هرازگاهی با این درآمیختگی عاطفه و تخیل روبه‌رو هستیم:

«ماییم و عشق، شاخه‌نباتی که هست و نیست
اسکندریم و آب حیاتی که هست و نیست
سرگشتگان دایره تنگ زندگی
در جست‌وجوی راه نجاتی که هست و نیست
برهم زند شلاله گیسوی خواب را
هر شب، خیال صبح و ثباتی که هست و نیست...»

هرچند که بسیاری از شاعران از همین داشته خود چنان بهره می‌برند که شعر خود را از دیگر عناصر بی‌نیاز می‌کنند. اگرچه در چنین مواقعی، کم نیستند ابیاتی از این دست غزل‌ها که به سمت عواطفی آبکی گرایش پیدا می‌کنند؛ مثل این ابیات از پروانه نجاتی:

«بالا گرفته کار من و حرف‌های تلخ
دیگر رسیده کارد به این استخوان، برو»

یا:

«خوشا تبسم شیرین و دلگشایی که
شکفته کنج لب مردم سخن‌سنجش
دمیده هرچه ملاحت به دامن شیراز
خدا کند که نبینیم عسرت و رنجش»

همان‌طور که غزل‌های عاطفی را خطر خاص از نوعی که عرض شد تهدید می‌کند، از طرف دیگر غزل‌های پرتصویر و پرتخیل را نیز کمبود عاطفه و احساس می‌تواند تهدید کند. پس چه بهتر که غزل‌ها از هر دو بهره ببرد اگرنه، در نوع کار خود باید کاملاً مواظب لغزیدن‌ها بود!

در پایان مجموعه نیز با غزل‌های زیبای آیینی روبه‌رو هستیم؛ درباره حضرت علی(ع) و درباره کربلا و همچنین اشعار دفاع‌مقدس و نیز غزلی درباره انقلاب. در میان این غزل‌ها که بیشترشان از غزل‌های خوب این کتابند، یک شعر عاطفی که با ملاحتی از تخیل درآمیخته، به بخش وقایع عاطفی دفاع‌مقدس می‌پردازد؛ به دختری که ۱۸ سال صبر کرد و چشم‌انتظار ماند به امید رسیدن پدرش که مفقودالاثر بود؛ و اینک زمان عقدکنان اوست:

«عاقد دوباره گفت وکیلم؟ پدر نبود
ای کاش در جهان ره و رسم سفر نبود
گفتند: رفته گل... نه، گلی گم... دلش گرفت
یعنی که از اجازه بابا خبر نبود
هجده بهار منتظرش بود و برنگشت
آن فصل‌های سرد که بی‌دردسر نبود
ای کاش نامه یا خبری، عطر چفیه‌ای
رویای دخترانه او بیشتر نبود
عکس پدر، مقابل آیینه‌شمعدان
آن روز، دور سفره به جز چشم تَر نبود
عاقد دوباره گفت: وکیلم؟ دلش گرفت
یعنی به قاب عکس امیدی دگر نبود
تا گفت: با اجازه بابا، بله، بله
مردی که غیر خاطره‌ای مختصر نبود».